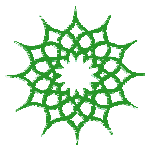


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



وزارت علوم، تحقیقات و فناوری  
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پژوهشکده زبان و ادبیات فارسی

پایان نامه برای اخذ درجه کارشناسی ارشد  
رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی

## تداعی و انگیزه های آن در مثنوی مولوی (دفتر اول و دوم)

استاد راهنما  
دکتر تقی پور نامداریان

استاد مشاور  
دکتر جعفر مقدس

پژوهشگر  
محمد رضا ضیاء

بہمن ماہ 1387

وزارت علوم ، تحقیقات و فناوری  
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
مدیریت تحصیلات تکمیلی  
پژوهشکده زبان و ادبیات فارسی

هیأت داوران در تاریخ / /

پایان نامه کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی

## تحت عنوان

### تداعی و انگیزه های آن در مثنوی مولوی ( دفتر اول و دوم )

را بررسی کردند و پایان نامه با درجه به تصویب نهائی رسید.

۱. استاد راهنمای پایان نامه دکتر تقی پورنامداریان با مرتبه علمی
۲. استاد مشاور پایان نامه دکتر جعفر مقدس با مرتبه علمی
۳. استاد داور داخل گروه دکتر حسین نجفداری با مرتبه علمی
۴. استاد داور داخل گروه دکتر با مرتبه علمی
۵. استاد داور خارج از گروه دکتر با مرتبه علمی
۶. استاد داور خارج از گروه دکتر با مرتبه علمی

امضای مدیر گروه

به جمشید مظاهری  
که سودای نامش نیست

## سپاسگزارم از

دکتر پورنامداریان ، «...که با وی گفتمی گر مشکلی بود » .

دکتر مقدس « ...که نهانش نظری با من دلسوخته بود».

دکتر رادفر که « ...ما به او محتاج بودیم ، او به ما مشتاق بود » .

دکتر شفیعی کدکنی ، «...که لطفش دائم است » .

بخش آموزش پژوهشگاه ، که مدارایشان با من «...ورای مدرسه و قال و قیل مسئله بود».

و پدر و مادرم که « .... بی مزد بود و منت ، هر خدمتی که کردند ».

## چکیده

عظمت و اهمیت مولوی و مهم ترین اثر او ، مثنوی ، و نقش آن در فرهنگ ایران بر اهل اندیشه پوشیده نیست . تحقیقات ادبی در ایران به صورت نوین سابقه چندانى ندارد و آن ها نیز اکثراً در قلمرو تتبعات لغوی و ظاهری است ، هر چند در ضرورت آن تحقیقات شکی نیست ولی دیگر وقت آن رسیده که از افق های متفاوتی نیز به مثنوی بنگریم . ما درین تحقیق کوشیده ایم ، یک افق و زاویه دید جدید به مثنوی را معرفی کنیم . با وجود همه تحقیقاتی که در زمینه مثنوی شده است ، در این زمینه به طور خاص بیش از اشاراتی گذرا در دو سه کتاب و مقاله چیزی نوشته نشده است . هرچند همین اشارات اندک ، بسیار راه گشا و رهنمون ما در این تحقیق بودند .

یکی از مهم ترین نتایجی که از رهگذر این تحقیق حاصل شد ، نقش مخاطب در شکل دهی این مجموعه عظیم بود. این که اساساً بسیاری از تداعی های رخ داده در مثنوی و حکایات موجود در آن و همچنین نحوه پرداخت این حکایات ، در اثر حضور این مخاطب و توجه جدی مولوی به اوست. از این رهگذر دریافتیم که بسیاری از توجیحات و توضیحاتی که بدون توجه به این مسئله در شرح مثنوی می آمده ، اشتباه بوده است.

مسئله دیگر نیز نقش تداعی ، به عنوان مهم ترین عامل در شکل دادن به ساختار مثنوی بود. به طور کلی ساختار مثنوی با پدیده تداعی شکل گرفته است . و این نخ نامرئی ، شاکله آن را قوام می بخشد. آن چه مثنوی را به صورت یک کل منسجم شکل داده همین پدیده تداعی است که گاه حتی با تمام شدن یک دفتر نیز ادامه یافته است. ولی چنان که در همین تحقیق خواهیم دید ، این عامل اساسی و حیاتی گاه به بنیان های منطقی و فکری مثنوی ضربه می زند . پیگیری دائم پدیده ها بر اساس تداعی ، گاه مولوی را برای موجه نشان دادن این رشته به تکلف انداخته است ؛ این که او گاهی به یاد چیزی می افتد که منطقاً با سخن او ارتباطی ندارد ولی او به دلیل تشابه ظاهری ، به بسط آن پرداخته است و در پایان گاهی بسیار متکلفانه سنخیت باطنی آن دو را بیان کرده است.

**واژه های کلیدی:** مولوی، مثنوی، مخاطب، تداعی، حکایت.

## فهرست مطالب

9.....	مقدمه
12.....	فصل اول: تعریف موضوع.....
13.....	تعریف تداعی.....
19.....	نقش مخاطب در مثنوی.....
28.....	ساختار مثنوی از دید مولوی.....
35.....	فصل دوم: تداعی آیات قرآن و احادیث.....
53.....	فصل سوم: تداعی تصویری.....
60.....	فصل چهارم: تداعی لفظی.....
78.....	فصل پنجم: تداعی به سبب شباهت صوری دو موضوع.....
86.....	فصل ششم: تداعی مضمونی (تمثیلی).....
102.....	فصل هفتم: خرده تداعی ها.....
103.....	تداعی درونی.....
106.....	تداعی بی قرینه.....
109.....	فهرست منابع و مأخذ.....



## مقدمه

این تحقیق درباره پدیده «تداعی آزاد»<sup>1</sup> در دو دفتر اول مثنوی است. شکی نیست که برای یک جمع بندی دقیق تر در این باره ، حتماً می بایست که هر شش دفتر مثنوی کاویده می شد. ولی زمان برای یک پایان نامه کارشناسی ارشد ، بیش از این اجازه نمی داد. البته من شخصاً در بسیاری از موارد برای اطمینان و علمی بودن تحقیق به سراغ دیگر دفتر ها نیز رفته ام ولی پدیده تداعی به طور اختصاصی فقط در این دو دفتر بررسی شده است.

درباره تداعی تحقیق جداگانه و مفصلی صورت نگرفته است . بهترین نمونه آن چیزی است که اشاره وار در کتابِ در سایه آفتاب آمده است. دکتر زرین کوب نیز در کتاب سرّ نی اشاراتی به آن کرده اند ؛ « یک ویژگی دیگر در سبک بیان مثنوی ، مسأله تسلسل افکار و تداعی معانی و خواطر در شیوه بیانی آن است که مولانا احياناً از آن به جرّ کلام یا جرّ جرّار کلام تعبیر می کند و آن نیز از لوازم بلاغت منبری است که اجزاء گونه گونه کلام را با رشته تداعی معانی به هم می پیوندد و از آن چه بدون طرح و نقشه قبلی تدریجاً در زبان مولانا شکل می پذیرد به وسیله این رشته پیوند اثر واحد و مرتبط و منظمی به وجود می آورد که در واقع انعکاس جریان سیال ذهنی گوینده در ضمن احوال گونه گونه و در طی سال

---

1. free association

های طولانی نظم مثنوی محسوبست» (زرین کوب، 1378: 160) دوسه مقاله هم در این زمینه نوشته شده که نشانی آنها در فهرست منابع موجود است و نویسندگان آن‌ها بیشتر در پی صورت بندی کلی یی ازین پدیده به صورت گذرا در کلّ مثنوی بوده اند.

تلاش من در این تحقیق، بسیار بر این بوده که نخواهم فقط یک کار توصیفی دربارهٔ تداعی کرده باشم. و تنها به ارائهٔ یک تقسیم بندی کلی بسنده کنم. در بخش هایی از این پایان نامه، کارهای توصیفی شده، ولی این کار در حکم مقدمه و موادخام اولیهٔ کارهای تحلیلی است. به خصوص این گونه کارهای توصیفی که کمتر به آن پرداخته شده است. ما دربارهٔ مثنوی فرهنگ بسامدی صرف (از دریا به دریا) و فرهنگ موضوعی صرف (میناگر عشق) داریم ولی فرهنگ های ریخت شناسانه مانند از رنگ گل تا رنج خار<sup>1</sup> کم داریم. لذا باید برای یک کار تحقیقی ابتدا آن منابع را تهیه کنیم و گرنه سرشماری شخصی برای هرکار تحقیقی، «کار گِل» است.

من در ابتدا با نیات دیگری به مسئلهٔ تداعی در مثنوی پرداختم ولی به قول خود مولانا؛

هرکه کرد قصد گندم باشدش      کاه خود اندر تبع می آیدش 2/ 2223

من نیز در طی این «کاشت گندم» به «کاه» هایی رسیدم که برایم بسی با ارزش تر از آن «گندم» بود. نقش مخاطب بر مولوی و تأثیر آن در مثنوی و ساختار آن از جملهٔ این دستاورد ها بود.

تا بدین جا بهر دینار آمدم      چون رسیدم مست دیدار آمدم 1/2796

در ابتدا نمی دانستم که نقش مخاطب در شکل دادن به ساختار مثنوی تا این حد حیاتی است و البته این از کسی چون مولوی عجیب نیست. کسی که خود در فیه مافیه می گوید:

«این یاران که به نزد من می آیند از بیم آنکه ملول نشوند شعری می گویم تا بآن مشغول شوند و گرنه من از کجا شعر از کجا والله که من از شعر بیزارم و پیش من ازین بتر چیزی نیست... در ولایت و قوم ما از شاعری ننگ تر کاری نبود...» (مولوی، 1381: 74).

بنابراین کسی که پرداختنش به شعر فقط برای مخاطب است، از او عجیب نیست که ساختار اثر خود را آن گونه سامان دهد که مخاطب می پسندد.

در هر حال امیدوارم که این تحقیق بتواند سرآغازی باشد برای باز کردن یک دریچهٔ جدید در خوانش مثنوی.

---

1. سرامی، قدمعلی. 1373. از رنگ گل تا رنج خار. چ دوم. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.

در پایان بار دیگر از همه اساتید و دوستانی که با راهنمایی‌هایشان از جهل من کاستند، سپاسگزاری می‌کنم. استاد ارجمند جناب آقای دکتر پورنامداریان در سمت استاد راهنما، که پیشنهاد این تحقیق از ایشان بود و وجود این پایان نامه مرهون ایشان است و هیچ‌گاه فکر نمی‌کردم بیش از صد صفحه سیاه شده توسط من را با این دقت بخوانند. نیز جناب آقای دکتر مقدس، استاد مشاور محترم که مدارایشان با من ستودنی است. همچنین جناب آقای دکتر نجفداری، که مهربانی‌هایشان «استظهار هر اهل دلی بود.»

## فصل اول

# تعريف موضوع

## تعریف تداعی

«تداعی به معنای همدیگر را خواندن ، و در روانشناسی ، فرایندی روانی است که به موجب آن ، آدمی موضوعی را به موضوع دیگر مربوط می کند. به بیان دیگر ، تداعی ارتباط ذهنی میان دو موضوع است به این صورت که حضور یک موضوع ( که می تواند یک شیء، ایده ، ادراک یا واژه باشد ) بر اساس تشابه ، همجواری ، تضاد یا استقلال علی باعث انگیزش و یادآوری موضوع دیگر شود. سمیوئل تیلر کولریج ، شاعر و منتقد انگلیسی (1772-1834م) می گوید : « ایده ها به سبب ارتباط داشتن با هم این قدرت را دارند که یکدیگر را فرا خوانند . همچنان که هر نمود هر جزیی قادر است کل پدیده ای را که آن نمود فقط بخشی از آن است ، در ذهن بیدار کند.» هر مفهوم حسی ، ایده یا کلاً هر چیزی ممکن است با چیزهایی از گذشته تداعی شود. به عبارت دیگر عمل تداعی با موضوعات مربوط به خاطره یا یادآوری پیوندی تنگاتنگ دارد. بدین مفهوم که وقتی واقعه یا تجربه ای از زمان گذشته به یادآورده شد ، عمل یادآوری دوباره وقایع و تجارب مربوط به این واقعه را نیز دنبال می کند. برای مثال می توان به صحنه معروفی از رمان « در جست و جوی زمان از دست رفته » نوشته مارسل پروست ، نویسنده فرانسوی

(1871-1922م) اشاره کرد که در آن راوی ، با خیساندن شیرینی در چای ، یکباره خاطرات روزهای خوش کودکی اش در کومبره در ذهنش تداعی می شود. گفته اند تداعی به چهار شیوه رخ می دهد : 1. به صورت همگانی : برانگیخته از موضوعی که واژه بر آن دلالت می کند ، یعنی از طریق رسوم ، اساطیر و باورهای عامیانه ، مثل سفره هفت سین که عید نوروز را به ذهن تداعی می کند. 2. به صورت شنیداری : از طریق صداها . 3. به صورت متنی : از متنی آشنا و مألوف . 4. به صورت شخصی : ناشی از زندگی خصوصی یک فرد. تقریباً هر شعری بر اساس اصل تداعی گفته می شود . اما تداعی آزاد زنجیره ای از تداعی معانی خود جوش عقاید ، ایده ها و واژه ها در ذهن است که ممکن است با هم ارتباط منطقی داشته باشند یا نداشته باشند . این اصطلاح عموماً در روانشناسی به کار رفته و یکی از فنون روانکاوی برای کشف زندگی روانی ناهشیار بیمار است که مطابق آن ، شخص بیمار تمام مطالبی را که به ذهنش می آید گزارش می کند . این اصطلاح در نقد ادبی رواج دارد و در آثار ادبی نیز ، به عنوان شگردی روایی به کار می رود ، چنان که تداعی آزاد اساس شگردی روایی گفتار درونی و رمان های سیلان آگاهی است و از سوی دیگر ، تداعی آزاد یکی از روشهای کار نویسندگان سوررآلیستی است که به نگارش خودکار می پردازند - یعنی با آزاد گذاشتن ذهن هر چه را به ذهنشان می آید، ثبت می کنند . « (ربیعان، 1381: 327)

در روانکاوی فروید نیز، تداعی آزاد ، کم و بیش همین تعریف را دارد . «تداعی آزاد روشی است برای کند و کاو در ضمیر ناخود آگاه بیمار و فایق آمدن بر مکانیسم های دفاعی اش» . آنجا نیز « از بیمار خواسته می شود اندیشه هایش را بدون هیچ گونه دخل و تصرفی به زبان آورد ( به عبارت دیگر ، نه آنها را پنهان سازد و نه توجیه شان کند ) ، صرف نظر از این که گفته هایش چقدر بی معنا یا رکیک است . همچنین ممکن است به بیمار کلماتی گفته شود تا وی در پاسخ نخستین واژه ای را که به ذهنش متبادر می شود سریعاً ابراز کند . « (فروید، 1382: 1 - 73 ) .

همان گونه که از این تعریف ها بر می آید ، مراد ما و تحقیق ما درباره « تداعی آزاد » چیزی است غیر از تداعی آزاد در روانشناسی . ( چه تداعی آزاد در فروید \_ که اولین کسی بوده است که از این شیوه برای روانکاوی استفاده کرده \_ چه روان کاوان دیگر ) .

چون در آنجا ما با شخص « روانکاویده » مستقیماً در ارتباطیم ولی اینجا بیش از هشت قرن از زندگی سوژه مورد نظر ما گذشته است . و ما تنها با متنی از او مواجهیم که کم و بیش بر اساس جریان تداعی سروده شده . یعنی جریان تداعی در آن صد در صد آزاد نیست و چنان که در این تحقیق خواهیم دید سوژه ما « اندیشه هایش را بدون هیچ گونه دخل و تصرفی » بیان نکرده است . و مقتضای حال مخاطب در جای جای مثنوی در نظر گرفته شده . و « نیزه بازی » او را در « کوه های تنگ » با « درنگ » مواجه کرده <sup>1</sup> .

او از ترس آنکه « فهم های کهنه کوه نگر ، صد خیال بد در آرد در فکر » 1/2762 بسیاری از اندیشه های خود را « سانسور » کرده و تازه این ابیات بدان معنا نیست که اگر این موانع نبود او « اندیشه هایش را بدون کم و کاست » می گفت . زیرا نه چنین چیزی از او خواسته شده بوده و نه خود او در پی روانکاوی بوده است . داستان دلیل سروده شدن مثنوی چیز دیگریست و هدف آن ایجاد منظومه ای عرفانی برای تعلیم مریدان و چیزی در این مایه هاست . تنها شیوه سروده شدن آن با دیگر منظومه ها متفاوت است و حتی باید اضافه کنیم که با تداعی آزادی که در نویسندگان سوررآل نیز مواجهیم ، متفاوت است .

نکته دیگری که برای « مانع » بودن تعریفمان از تداعی باید عنوان کنم ، تفاوت تداعی معانی در مثنوی با « جریان سیال ذهن » است .

---

1. نیزه بازی اندرین کوه های تنگ      نیزه بازان را همی آرد درنگ 4/1487

جریان سیال ذهن یا سیلان آگاهی ، « شگردی [است] در روایت داستان که جریان مداوم و نامنظم و بی ترتیب روند آگاهی (دریافت های حسی ، تداعی آزاد ایده ها ، خاطرات ، احساسات و افکار خودآگاه و نیمه خودآگاه) را در سطح پیش از گفتار ذهن شخصیت های داستان نمایش می دهد . » (ربیعیان، 1381: 845) و « داستان نویسان از آن برای تصویر کردن زندگی روانی و واقعیت ذهنی شخصیت های داستان مدد جستند» (همان) و بنابر این ، این شیوه اساساً ارتباطی با آن چه ما در مثنوی به عنوان فرم روایت با آن روبرویم ندارد . هر چند گاهی در بعضی نقاط اشتراکاتی در بعضی شیوه ها به چشم بیاید .

نکته ای هم که در بعضی مقالات بدان اشاره شده ، این است که تداعی داستان ها به دلیل فراوانی داستان های موجود در ذهن مولویست . به این صورت که وی می تواند برای تأیید هر موضوع داستانی با همان مضمون به عنوان مثال بیاورد . بدون این که منکر وسعت محفوظات فکری مولوی بشوم باید اضافه کنم ، تداعی در مثنوی بیش از آن که به سبب وجود امثال و حکم و داستان های فراوان در ذهن مولوی باشد ، بیشتر به سبب آن است که ، خود او می خواهد برای مطالبی که تشخیص می دهد ، حرف بزند و مطلب را بسط دهد. چون بسیاری از داستان ها و مثل هائی که در بین مباحث آمده است ، در اصل چیز دیگریست ، با پیام دیگری . یعنی مولوی برای مرتبط نمایاندن مطلب استفاده جدیدی از آن داستان کرده، و پیام خود را به آن داستان ها خورانده است و آمدن آن ها ربط چندانی به متداعی شدن آن ها از منبعی دیگر در ذهن او ندارد . او خود می خواهد که با آن مثال ها توضیح بیشتری بدهد.

مراد ما از تداعی در این تحقیق هرگونه تغیر زمینه بحث نیست . ما انگیزه تداعی ها را به پنج گونه اساسی تقسیم کرده ایم. البته مدعی طبقه بندی جامع و مانعی برای همه انواع این انگیزه ها نیستیم . و می توان آن ها را از زاویه های دیگری نیز تقسیم بندی کرد. مثلاً بعضی از تداعی هایی که درباره آیات قرآن و احادیث آمده می تواند خود مجدداً به زیر شاخه های تداعی لفظی و تمثیلی و غیره نیز تقسیم شود.



ولی در کل انگیزه تداعی ها را به پنج انگیزه کلی تقسیم کرده ایم که تعریف هر یک در ابتدای خود آن بخش آمده است.

این پنج انگیزه کلی به این صورت است؛

1- تداعی آیات قرآن و احادیث

2- تداعی تصویری

3- تداعی لفظی

4- تداعی به سبب شباهت صوری دو داستان

5- تداعی تمثیلی (مضمونی)

البته به لحاظ شکلی تقسیم‌بندی‌های دیگری نیز انجام شده است. مثل تداعی‌هایی که در درون نظام خود مثنوی انجام می‌شود و ارجاع به خود مثنوی دارد. و شرح آن در بخش جداگانه ای خواهد آمد.

علت این که ما تنها انگیزه‌های تداعی‌های اساسی و کلی را مدنظر قرار داده ایم این است که؛ اگر بنا باشد هر تغییر زمینه معنایی را تداعی محسوب کنیم، در مثنوی با هزاران تداعی مواجه خواهیم شد که ریشه هیچ یک از آنها را نیز نمی‌دانیم و حتی شاید اگر خود مولانا نیز حضور داشت، نمی‌توانست دلیل بسیاری از آنها را بیابد. زیرا ریشه بسیاری از آنها در ضمیر ناخودآگاه وی پنهان است. و کشف آن شبکه‌ها نیاز به ساعت‌ها روانکاوی با حضور خود مؤلف دارد. لذا ما آن دسته‌ای را ملاک قرار می‌دهیم که قرینه‌ای ملموس و بیرونی در آنها بیابیم. البته اساساً تداعی به گونه‌ای است که زنجیره‌ای شخصی دارد ولی غالباً وقتی گوینده‌ای در حین صحبت به یاد چیزی می‌افتد برای این که کلام بی ربط ننماید، بعضی قراین و زنجیره‌ها را برجسته‌تر می‌کند تا بیان مطلب متداعی شده به لحاظ ارتباط با مطلب پیشین موجه بنماید.

زیرا در غیر این صورت شخص به داشتن بیماری پرش ذهن<sup>1</sup> متهم خواهد شد. و ما در واقع در جستجوی این زنجیره هایی بوده ایم که مولوی آن ها را خود در اختیار ما قرار داده است.

## نقش مخاطب در مثنوی

یکی از تئوری های اساسی ما در این تحقیق نقش مخاطب در شکل دادن به مثنوی است . مولوی بارها در طول مثنوی از مخاطب خود سخن می گوید و اساساً این که در مثنوی ما دائم شاهد توضیحات مولوی درباره ساختار این کتاب هستیم \_ چیزی که در کمتر کتابی هست \_ به دلیل حضور مخاطب در لحظه تولید آن است. یکی از اساسی ترین تفاوت های مثنوی با دیگر متون ادبی «پخش مستقیم» آن است. به این معنا که خلق دیگر متون در غیاب مخاطب است و اگر مؤلف واکنش مخاطب را هم مشاهده می کرد در آن هنگام منفعل بود. و نمی توانست تغییری در متن دهد ، چون خلق متن پایان پذیرفته بود و واکنش مخاطب اثر مستقیمی در متن نداشت .

ولی مثنوی در ارتباطی تنگاتنگ با مخاطب به سر می برد . (چنان که از متن مثنوی و شروح آن و سخن تذکره نویسان بر می آید ، سرودن آن فی البداهه و در حضور مخاطبان بوده است)<sup>1</sup> و حتی ما به عنوان مخاطبان امروزی نیز گاهی خود را در جو لحظه خلق مثنوی می یابیم. و در طی آن مرتباً در جریان برخی اتفاقات ریز رخ داده قرار می گیریم .

زمانی در می یابیم که جلسه ای به میزبانی حسام الدین تا صبح به طول انجامیده است ؛

صبح شد ای صبح را پشت و پناه      عذر مخدومی حسام الدین بخواه 1/1807

یا در جایی به علت آنکه غذایی خورده شده رشته ی کلام گسسته است ؛

ای دریغا لقمه ای دو خورده شد      جوشش فکرت ازان افسرده شد 1/3990

---

۱. در مثنوی و مناقب العارفین و کتاب های دیگر به این مسئله اشاره شده است.

و بنا بر این خالق مثنوی واکنش دائم مخاطب را می بیند و خیال سیال و نگران مولوی از « افهام خلق » دائم به او درباره شیوه سرایش مثنوی هشدار می دهد. تأثیر مخاطب در مثنوی به همین دلیل بسیار زیاد است. جالب توجه آن که همین مخاطب در بسیاری مواقع ساختار این کتاب را عوض کرده است. می دانیم که شیوه مولوی در سرایش بدین گونه است که مبحثی را بیان می کند و برای درک بهتر، تمثیل و داستان و... را در این میان می آورد. و بارها با ذکر یک مثال، داستانی را در پی آن ذکر می کند. در دفتر اول مولانا در تبیین این که تو فلان مطلب را درست در نیافته ای می گوید؛

بر سر امرود بن بینی چنان                      زآن فرود آ تا نماند آن گمان 1/2363

کسی که با شیوه های روایت مولانا آشنا باشد، می داند که اصولاً وی در ادامه، باید حکایت امرود بن را بیان کند. این شیوه کم و بیش در کلیله و دمنه بعضی کتاب های داستان در داستان نیز هست. مثلاً در کلیله و دمنه قهرمان داستان وقتی چنین چیزی بگوید، شخصیت دیگر می گوید: آن چگونه است؟ و نفر اول حکایت را ذکر می کند. و اتفاقاً یکی از تفاوت های مثنوی با چنین کتبی همین است که این داستان ها در همان سیر داستانی و بوسیله شخصیت های داستان گفته می شود ولی در مثنوی خود مولوی گوینده این حکایات است. در طوطی نامه، سمک عیار و هزار و یک شب نیز کم و بیش همین شیوه به چشم می خورد. با این تفاوت که در آن کتابها این شیوه برای ایجاد تعلیق<sup>1</sup> است. و ظاهراً این شیوه داستان گویی اصل هندی دارد. (دکتر زرین کوب در کتاب سرنی درباره این مسئله بحث کرده اند و نیز محمدی، 1380: 346-398، مصاحبه گلشیری) به هر روی روال در مثنوی این است که در چنین مواضعی اصل داستان آورده می شود. حال دلیل این که در اینجا ما شاهد نقل این حکایت نیستیم چیست؟ آن هم وقتی که تمثیل آن چنان